

ثنوی گری در آیین گنوسی و نقد آن

مصطفی آزادیان*

چکیده

این مقاله به اجمال به بیان ثنوی گری آیین گنوسی می‌پردازد. گنوسیس نوعی معرفت و شناخت باطنی است که به ادعای ایشان، از طریق آن می‌توان از جهان مادی و شرّ نجات یافت و به عالم معنوی و خیر نایل آمد. آیین گنوسی به ثنویت اعتقاد دارد و خدای واقعی و متعالی را از خدای خالق این جهان متفاوت می‌داند. به اعتقاد گنوسی‌ها، جهان مادی، جهانی شرّ و فاسد و مخلوق خدای خودخواه و نادان است. گنوسی‌های مسیحی، خدای یهود «یهوه» را خالق این دنیای مادی می‌دانند و شریعت تورات را نیز مطابق خواست این خدا می‌دانند. از آنجا که ماده شرّ است، جسم و بدن انسان نیز شرّ می‌باشد. باید با ریاضت و عزلت‌گزینی آنرا ضعیف و به تقویت روح که از عالم بالا و معنوی است، پرداخت. روح از خدای خیر است و باید به منشأ اصلی خود، معرفت شهودی پیدا کند تا بتواند از عالم مادی نجات یابد؛ اما از آنجا که در این جهان گرفتار آمده، منشأ خود را فراموش کرده است. خدای خیر و متعالی برای نجات روح انسان، فرزند خود عیسی مسیح را به یاری‌اش فرستاد تا او را به یاد خدای خیر و جایگاه اصلی‌اش بیندازد. اعتقاد گنوسی‌های مسیحی، درباره حقیقت عیسی مسیح و جهان مادی و خالق آن و نیز درباره شریعت یهود به بیراهه رفته است. از این‌رو، کلیسای راست کیش مسیحی، اعتقادات گنوسیمی را خطرناک و بدعت‌آمیز دانست و در قرن دوم میلادی، رأی به تکفیر آنها صادر کرد. کلید واژه‌ها: گنوسیس، ثنویت، خدای متعالی، خالق، صانع شرّ، نجات، عیسی مسیح.

۱. مقدمه

آیین گنوسی یکی از آیین‌های کهن به شمار می‌رود که تأثیراتی بر آیین توحیدی مسیحیت داشته است. از این رو، شناخت این آیین می‌تواند ما را در شناخت هر چه بهتر مسیحیت رایج مدد رساند. این مقاله، تلاش می‌کند نمایی کلی و روشن از این آیین و تعالیم آن را نشان دهد. بدین جهت، ضمن بیان معناشناسی، ریشه‌شناسی و شناخت منابع مطالعاتی این آیین، اعتقادات آن را در باب مهم‌ترین قلمروهای دین‌شناختی، یعنی خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و نجات‌شناسی بررسی می‌کند. در بخش پایانی، درباره تأثیر آیین گنوسی بر آیین مسیحیت به صورت گذرا بحث شده است.

۲. معناشناسی آیین گنوسی

«گنوستیسیسم» یا آیین گنوسی، عنوان مجموعه‌ای از ادیان و نحله‌های دینی است که در فلسطین، سوریه، بین‌النهرین و مصر وجود داشت. این ادیان، نوعی معرفت باطنی و روحانی را مایه نجات و رستگاری انسان می‌دانستند. بیشتر فرقه‌های گنوستیسیسم مسیحی بودند؛ اما بعضی فرقه‌های آن، پیش از مسیحیت و برخی نیز با همه تأثیرپذیری‌شان از مسیحیت، مسیحی نبوده‌اند؛ مانند مانویت و صیها.^۱ واژه «یونانی» «گنوسیس»^۲ به معنای معرفت مشتق شده و با واژه انگلیسی know و سانسکریت jnana ارتباط دارد.^۳ گنوسیس، معرفت برگزیده معنوی است: «معرفتی نجات‌بخش درباره منشأ شر در جهان و درباره بارقه الهی زندگی، که در جسم انسان نزول کرده و باید آزاد شود تا دوباره از جهان پلید ماده به سوی جهان الهی نور صعود کند».^۴

عرفان و شناخت گنوسی، معرفت به اسرار نجات است. معرفت به عالم حقیقی است که ماورای جهان انسانی قرار دارد. الهامی است درونی که اسرار عالم الهی را برای عارف آشکار می‌کند. گنوسی، انسانی روحانی و برگزیده است. او نور معرفت را از عالم بالا دریافت می‌کند و دارای نوعی وحی است.^۵

گنوسی‌گری در وسیع‌ترین معنایش، اعتقاد به نجات از طریق معرفت، یعنی درک سرشت واقعیت است. این معرفت، به نظر گنوسی‌ها، درک منشأ روح، وضع ناگوارش در این جهان و راه خروج از این وضع ناگوار بود. آنها معتقد بودند که چنین معرفتی نمی‌تواند صرفاً عقلانی باشد؛ بلکه باید تجربی باشد. این معرفت در درجه اول، شناخت نفس، یعنی شناخت درست سرشت و سرنوشت آن است.^۶

گنوسیس‌ها باید به منشأ واقعی خود، که متعلق به این جهان مادی نیست، معرفت یابند.^۷ راه دست‌یابی به این دانش، با عمل الهام‌یزدانی و عمدتاً از راه مراقبه و یاری نجات‌بخش یا پیام آور است.^۸ تئودوکس والتینوس، فیلسوف و آموزگار گنوسی که اریگن، کلمنت اسکندرانی و هراکلیون از شاگردان و پیروان او هستند، معتقد است گنوسیس معرفت به این امر است: «که بودیم، چه شده‌ایم، کجا بودیم، به کجا افکنده شدیم، به راستی زایش و دوباره زایش چیست».^۹

۳. ریشه‌شناسی آیین گنوسی

مطالعه و بحث و جدل درباره ریشه آیین گنوسی، در طول پنجاه سال اخیر شدت یافته است. عده‌ای سعی کرده‌اند آنرا با ثنویت افلاطونی پیوند بزنند و برخی نیز قرابت آنرا با ادیان مصر و ایران تأیید کرده‌اند؛ اما هیچ‌کدام از این نظریه‌ها، تاکنون مقبول عام واقع نشده‌اند. در سال‌های اخیر، کویسپل^{۱۰} این آیین را با برخی جریان‌های یهودی بدعت‌گذار (اسنی‌ها) وابسته دانسته است.^{۱۱}

آیین گنوسی را گاهی گنوستیسیسم (Gnosticism) نیز می‌نامند. لفظ «گنوستیسیسم» برای نامیدن مجموع فرق ثنوی‌ای که در قرون دوم و سوم میلادی در جهان مسیحیت ظهور کردند، به کار گرفته شد. این فرق، علاوه بر اعتقاد به نوعی عرفان و داشتن معتقدات ثنوی در جهان‌شناسی، به عنوان نوعی بدعت‌گذار مسیحی شناخته شدند. به همین دلیل، تا اواخر قرن نوزدهم، عقیده حاکم این بود که گنوستیسیسم منشأ مسیحی دارد؛ اما امروزه با کشف متون جدید و مطالعه آنها، پژوهش درباره نظام‌های گنوسی غیر مسیحی، مانند نظام هرمسی و گنوس ایرانی، و مشاهده گروه‌های گنوسی، که هم اکنون وجود دارند، مانند صابئین، که در جنوب عراق و ایران زندگی می‌کنند، این عقیده به وجود آمد که نظریات گنوسی در جهان مسیحی شکل نگرفته است و مسیحیان تنها یک نوع از انواع گنوسیس را در تاریخ ارائه داده‌اند.^{۱۲}

در آغاز دوره مسیحی، گروه‌های بی‌شمار دینی و فلسفی تمدن آرامی، یونانی و رومی گنوس را بس ارج می‌نهادند. گنوس واژه کلیدی طومارهای یهودیان فرقه اسنی است که در قومان یافت شده است.^{۱۳}

بسیاری از محققان معتقدند که آیین گنوسی، شالوده‌ای هلنی و یهودی دارد و می‌توان آثار آنرا در مراکز چون اسکندریه، که مناطق یهودی‌نشین بسیار داشت پیدا کرد. مباحثات

کلامی فیلسوف یهودی فیلون نشان می‌دهد که وی گروه‌های یهودی‌ای را می‌شناخت که قبلاً برخی عناصر آیین گنوسی را تدوین و تنسیق کرده بودند؛ هر چند هنوز نظام استواری پیش از مسیحیت نداشت.^{۱۴} از قرن دوم به بعد، گنوسیس‌ها برای تأیید افکار خویش به کتب مقدس عیسوی استناد می‌جستند.^{۱۵}

در حقیقت، نظریات گنوسی از یک قرن قبل از ظهور مسیحیت در تاریخ دیده شده است. این نظریات هیچ حد و مرز جغرافیایی نمی‌شناخته و در تمام دنیای قدیم حضور داشته است. بنابراین گنوسیس، مذهب یا عقیده یک ملت مخصوص نبوده که رنگ فرهنگ به خصوص یک منطقه یا یک کشور را داشته باشد. البته بعضی از ملل - مخصوصاً ایرانیان - با معتقدات ثنوی و اشراقی خود، از پایه گذاران این مجموعه عقاید بوده‌اند. چنان‌که بعضی از مورخان، فرهنگ ایرانی را پایه‌گذار اصلی آن می‌دانند.^{۱۶}

عده‌ای از محققان غربی، آیین گنوسی را یونانی‌مآب شدن مسیحیت دانسته، معتقد بودند که فلسفه یونانی - به خصوص فلسفه افلاطونی - از طریق یهودیت یونانی‌مآب وارد مسیحیت، و سپس، به شکل‌گیری فرق ثنوی منجر شده است. عده‌ای دیگر، بر ریشه شرقی آیین گنوسی تأکید داشته و آن‌را در ادیان شرقی از قبیل ادیان یهودی، بابلی و مصری جست‌وجو می‌کردند؛ علاوه بر این، نیم‌نگاهی هم به ایران داشتند؛ اما از ابتدای قرن بیستم، عده‌ای از محققان، این آیین را خارج از محدوده تاریخ مسیحیت مطالعه کردند و روش‌های تاریخ تطبیقی ادیان را در این زمینه به کار بردند. تحقیق درباره نظام‌های غیر مسیحی گنوسی، مانند نظام‌های هرمتی، صابئی (مندایی) و مانوی رواج بیشتری یافت و بر التقاط ایرانی - بابلی به عنوان منشأ آیین گنوسی تأکید شد. برای این پژوهشگران، آیین گنوسی جریان مذهبی شرقی در نظر گرفته می‌شود که یونانی‌مآب شده است.^{۱۷} این نظریه گنوسی، که ماده دشمن خیر است، از فلسفه یونان و تعلیمات شرقی و ثنویت زرتشتی آمده است.^{۱۸}

پس از کشف متون نجع حمادی در مصر علیا، عده‌ای بر منشأ یهودی آیین گنوسی تأکید کردند و معتقد بودند که یهودیت غیر سنتی (غیر رسمی)، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری و توسعه فرق گنوسی ایفا کرده است. برخی محققان، بر برخورد آیین یهود و یونانی‌مآبی تأکید کردند و از جریان‌ات گنوسی در اسکندریه و حتی در آثار فیلون اسکندرانی سخن گفتند. با تأکید بر منشأ یهودیت غیر رسمی، محققان طرفدار این نظریه،

از نظریه ایرانی بودن ریشه گنوسی فاصله گرفتند. کشف متون اسنی، در سواحل بحر المیت و انتشار برخی از آنها که حاوی مفاهیم و عقاید گنوسی بود، طرفداران یهودی بودن منشأ آیین گنوسی را در نظریه‌شان راسخ‌تر کرد؛^{۱۹} البته با تأکیدی که دین یهود بر تاریخ و اطاعت از شریعت خود دارد، به نظر می‌رسد که نمی‌تواند منبعی احتمالی برای اندیشه‌های گنوسی بوده باشد؛ ولی با این حال، فرقه‌هایی در آن بودند که می‌توانند با اندیشه‌های گنوسی مرتبط باشند. فرقه «اسنی‌ها» (افراد پارسا) یقیناً در قرن دوم قبل از میلاد در عهد مکابیان وجود داشت که مبدأ آن می‌تواند بسیار زودتر بوده باشد. بر طبق گزارش‌های تاریخی، در قرن اول میلادی، اندیشه‌های اسنی درباره سرشت خدا از یهودیت راست‌کیش بسیار منحرف شده بود.^{۲۰}

عده‌ای از محققان، منشأ یهودی داشتن آیین گنوسی را مبالغه‌آمیز می‌دانند. برخی نیز، آیین یهود را تنها واسطه‌ای در شکل‌گیری نظام‌های گنوسی می‌دانند و معتقدند آیین یهود، پلی بین دنیای یونانی - شرقی و یهودی - مسیحی بوده است.^{۲۱}

در قرن اول پیش از میلاد، مذهب یا مذاهب گنوسی در دنیای یونانی‌مآب با تفسیری ثنوی از عالم ظهور کردند. تعداد این فرقه‌ها بسیار زیاد بودند که در فرهنگ‌های مختلف آن زمان ظاهر شدند. این فرق، در عین داشتن مشترکات، خصوصیات خاص خود را نیز داشتند. چنان‌که می‌توان مذاهب گنوسی ایرانی، یهودی، مسیحی، مصری و یونانی را از یکدیگر کاملاً متمایز کرد.^{۲۲} «گنوسیسیان با استفاده از مفاهیم فلسفی یونانی - به خصوص فیثاغوری و افلاطونی - نظام‌های کلامی ساختند، عالم را تفسیری ثنوی کردند و مقابله خیر و شر را ازلی در نظر گرفتند».^{۲۳}

جریان گنوسیسی در قرون دوم و سوم میلادی، به یکی از مهم‌ترین جریان‌های مذهبی - فکری تبدیل شد. چنان‌که بسیاری از متفکران مسیحی و غیر مسیحی یونانی و لاتینی زبان در رابطه با اصول و مبانی گنوسیسی به عقاید خود شکل انسجام دادند. پس از آن عصر نیز، آیین گنوسیسی در غرب به صورت دین مانوی تا آخر قرون وسطا به حیات خود ادامه داد.^{۲۴}

بدین‌سان، در آموزه گنوسی، فلسفه‌های افلاطون و فیلون، آیین نوافلاطونی، آیین زرتشت و قبلا، رمز و رازهای ساموترایی، الثوسی، و اورفئوسی به هم آمیخته‌اند...؛ به هر روی هر

شیوه پژوهش درباره آیین گنوسی و معنای گنوسی، در صورتی معنا دار خواهد بود که آن را به مثابه پدیده‌ای تاریخی بینگارد؛ پژوهشی که خود را محدود به فرضیه‌های کاهنده نکند؛ بلکه با هوشیاری، هرگاه تعریفی نو از موضوع داده شود، راه برای پرسش و ارزیابی بعدی گشوده بماند.^{۲۵}

۴. منبع‌شناسی آیین گنوسی

برای شناخت آیین گنوسی دو نوع منبع مستقیم و غیر مستقیم وجود دارد: منابع غیر مستقیم به منابعی گفته می‌شود که نویسندگانی - اعم از مسیحی و غیر مسیحی - در ردّ آیین گنوسی مطالبی را نوشته‌اند.^{۲۶} معتبرترین این نویسندگان، عبارتند از:

۱. ایرنئوس^{۲۷} لیونی متوفای ابتدای قرن دوم میلادی است که در ردّ والتینی^{۲۸} و توضیح اصول عقاید مسیحی کتابی به نام در مخالفت با بدعت‌گذاران نوشت.
۲. هیپولیتوس^{۲۹} رومی متوفای سال ۲۳۵ میلادی است که کتابی به نام ردی بر تمام بدعت‌گذاران^{۳۰} و تأملات فلسفی^{۳۱} در انتقاد از عقاید ثنوی رایج زمان خود نگاشته است.

۳. ترتولیانوس^{۳۲} متوفای سال ۲۴۰ میلادی است که در مخالفت با والتینی‌ها و مرقیون^{۳۳} مطالبی نوشته است.

۴. کلمنس^{۳۴} اسکندرانی متوفای بین سال‌های ۲۱۱ تا ۲۱۵ میلادی.

۵. اورینگنس^{۳۵} متوفای حدود سال ۲۵۴ میلادی.

۶. افلوپین که هستی‌شناسی گنوسی را نقد کرده است.

اما منابع مستقیم، عبارتند از:

۱. نقل قول‌هایی که نویسندگان فوق از کتاب‌ها و رسالات گنوسی‌ها ذکر کرده‌اند.

۲. رسالات هرمتی که از گنوسی غیر مسیحی است.

۳. متون مقدس ماندایی.^{۳۶}

۴. متون مانی به زبان‌های فارسی (میانه و جدید)، عربی، چینی، ترکی، ارمنی، سریانی، قبطی، یونانی و لاتینی.

۵. در قرن نوزدهم، چندین متن گنوسی کشف شده است: متون اسکویانوس، بروکیانوس و برولینسیس.

۶. در سال ۱۹۴۵ م. در «نجع حمادی»^{۳۷} واقع در دره نیل، کوزه‌ای در یک غار کشف شد که حاوی مجموعه کاملی از کتاب‌های گنوسی بود که قدمتشان به قرن دوم میلادی برمی‌گشت. آنها ترجمه‌های قبطی از اصل یونانی یا از رونوشت‌های یونانی اصل بودند و ظاهراً در سال‌های حدود ۴۰۰ م. گردآوری شده و به خاطر محفوظ ماندن، دفن شده بودند.^{۳۸} این متون که شامل سیزده مجموعه رساله است و بخشی از آنها چاپ شده‌اند،^{۳۹} نشان می‌دهند که ردیه‌هایی که آباء کلیسا در قرون دوم و سوم نوشته‌اند، مشتمل بر گزارش‌هایی بسیار منصفانه و جامع درباره تعلیمات گنوسی‌هاست.^{۴۰} تا این اواخر، یگانه منبع شناخت ما از گنوسی‌ها، بدعت نگاری‌های آباء کلیسا بود.^{۴۱}

۵. خدانشناسی گنوسی

در مذاهب گنوسی، خدای بزرگ وجود مطلق و مبدا هستی و ناشناخته است که بعضی او را نور محض و بعضی دیگر او را پدر کل، موجود قدیم غیر قابل وصف و برتر از نشان و گمان نامیده‌اند. والتینیوس^{۴۲} بزرگ‌ترین متفکر گنوسی قرن دوم بود که حدود سال ۱۳۷ م. تعلیم می‌داد. شاید کتاب *انجیل حقیقت*^{۴۳} که در نجع حمادی کشف شد، اثر وی باشد. والتینیوس خود را مسیحی می‌دانست و هدفش احتمالاً این بود که یک فلسفه مسیحی پدید آورد که عقاید مسیحی را برای جوامع یونانی‌شده مصر و روم خردپذیر سازد.^{۴۴} والتینیوس معتقد است در ابتدا موجودی بود که «قبل از آغاز»، «قبل از پدر»، «سکوت» و «سکون» نامیده می‌شد. وی پدر ناشناختنی است که هیچ کس - حتی موجودات الهی - نمی‌توانند او را بشناسند. انجیل مصریان، وی را پدر نادیدنی، کسی که نامش را نمی‌توان ادا کرد. نور الانوار، نور مشیت، پدر سکوت، نور حقیقت نور بی حد، خودآ، غریبه و موجود واقعاً حقیقی می‌خواند. از این پدر نادیدنی، تعدادی موجود الهی (aion) صادر شدند که ملکوت یا ملأ اعلی^{۴۵} را تشکیل داده‌اند. بین این موجودات الهی یا خدایان، سلسله مراتبی وجود دارد که برخی بر برخی دیگر برتری ذاتی دارند و خدای بالاتر، خدای پایین‌تر را به طریق صدور ایجاد می‌کند. در هر مرتبه، زوجی از موجودات الهی وجود دارد. اصل همه چیز و در ابتدا «قبل از آغاز» یا «قبل از پدر» یا «گرداب» قرار دارد. وی غیر قابل درک است. همراه او خدایی مؤنث است به نام «فکر» یا «لطف» یا «سکوت». از این جفت، یک جفت صادر می‌شود به نام فکر که مذکر^{۴۶} است و حقیقت که

مؤنث است. از این زوج دوم، کلمه (logos) (مذکر) و حیات (مؤنث) به وجود می‌آیند. از این زوج هم یک زوج دیگر به نام انسان (مذکر) و کلیسا (مؤنث) ایجاد می‌گردند. از زوج کلمه و حیات، ده موجود الهی و از زوج انسان و کلیسا دوازده موجود الهی صادر می‌شوند که در مجموع ۳۰ می‌شوند که موجودات الهی ملا اعلی را تشکیل می‌دهند. آخرین موجود الهی مؤنث، نامش حکمت (Sophia)^{۴۷} است که کبر ورزید و بیشتر از مرتبه خود خواست. وی خواست عظمت «قبل از پدر» و اصل همه چیز را بشناسد و این، غیر قابل قبول بود. «مرز» که ناظم ملا اعلی بود به او تسلّی داد و او را از این کار منصرف کرد و به او فهماند که اصل اول، غیر قابل درک است. حکمت از میل مفرط و هوس شناختن «قبل از آغاز» باردار شد و از او موجودی، بدشکل و ظلمانی به دنیا آمد و چون از جفت حکمت نشأت نگرفته بود، حرام‌زاده خوانده شد. این موجود حرام‌زاده از ملا اعلی رانده شد. وی پس از خارج شدن از ملا اعلی اصل خود را فراموش کرد و به خلق عالم مادی پرداخت. البته چون فرزند حکمت بود، مقداری از نور الهی در خود داشت. با قسمت ظلمانی خود عالم مادی و جسم انسان را خلق کرد و با نوری که از مادرش به ارث برده بود، روح انسان را آفرید. پس از چندی، انسان در این جهان دل‌تنگی می‌کند و خود را غریبه می‌یابد. مسیح که از خدایان ملا اعلی بود، به زمین می‌آید و انسان را با اصل خود آشنا می‌کند.^{۴۸}

عالم مادی، مخلوق خدای بزرگ نیست؛ بلکه روح کوچک‌تر آن را آفریده است.^{۴۹} این جهان، متعلق به خدای دانی یا ایزد آفریننده است و خدای واقعی، روزی همه چیزهایی را که به این ایزد متعلق است، از او می‌گیرد و به جهان دیگر، یعنی جهان باقی می‌فرستد.^{۵۰}

گنوسی‌های مسیحی، خدای شرّ را با یهوه خدای یهود یکی می‌گیرند و تورات را شیطانی و دنیوی می‌دانند. این عالم مادی ذاتاً و جوهراً با عالم بالا متفاوت است و با واسطه‌هایی که افلاک باشند، از عالم بالا جدا می‌شود. معمولاً این افلاک هفت تا هستند؛ اما برخی گنوسی‌ها، تعداد آنها را بیش از اینها می‌دانند. باز یلیدوس، تعداد افلاک را سیصد و شصت و پنج تا می‌داند. تعداد بسیار افلاک، مشکل زیادی برای روح عارف هنگام عروج به نور اعلی ایجاد می‌کند؛ زیرا معمولاً هر فلک اهریمن مخصوص به خود را دارد که سدی برای عروج و سیر روح عارف می‌سازد.^{۵۱}

۶. جهان‌شناسی گنوسی

ویژگی کلی همه نحله‌های گنوسی این است که جهان‌شناسی آنها ساختاری ثنوی دارد و بر این باور مبتنی است که خلقت این جهان شرّ و کاملاً جدای از عالم کامل و روحانی است.^{۵۲} از این رو، به دو مبدأ جداگانه برای خیر و شرّ اعتقاد دارند.^{۵۳} این اعتقاد مبتنی بر این اصل است که این جهان پر از شرّ و فساد و زشتی، نمی‌تواند ساخته خدای واحد که مبدأ خیرات است باشد. باید در آفرینش دو اصل خیر و شرّ و نور ظلمت قائل شد که با همه تضاد و اختلاف عمیق در طبیعتشان به هم آمیخته‌اند. در اثر این آمیزش اُسفانگیز، انسان به این جهان هبوط کرده، از اصل خود دور مانده و غریب و ناآشنا شده است. آنچه موجب غربت و بیگانگی انسان در این جهان است، همان اصل علوی و روحانی و نورانی اوست، نه اصل مادی و جسمانی و ظلمانی او که خود از این جهان است. انسان از این اصل علوی خود ناآگاه است. به همین دلیل دچار حیران و سرگردانی است. فقط در سایه گنوسیس یا معرفت شهودی باطنی می‌تواند از آن اصل شریف آگاه شود و غربت خود را احساس و روزگار وصل خود را باز جوید. این قسمت از مبادی گنوسی، در عرفان و تصوف اسلامی نیز وارد شده است. برای آن در اشعار عرفای نام‌دار اسلامی شواهد بی‌شماری می‌توان بیان کرد. قصیده عینیه ابن سینا درباره اصل روح، یادآور این اعتقاد است؛ اما برخلاف ثنویت گنوسی، عرفان و فلسفه اسلامی بر پایه توحید مطلق بنا شده است.^{۵۴}

بر اساس این نوع جهان‌شناسی، شخص گنوسی هر چه را که می‌بیند و درک می‌کند، در یکی از دو قطب متضاد خیر و شرّ قرار می‌دهد. این دو قطب متضاد، عالم تجربی و عالم متعالی است: عالم تجربی عالم مادی، متغیر و عالم تولد و مرگ است و عاقبت روزی به پایان می‌رسد. در این عالم؛ ریا، خشونت، قدرت و فساد حکمرانی می‌کند و ظلمت و تاریکی نمودار است. عالم متعالی؛ عالم زندگی، آرامش، سکون و پاکی است. اصولاً حیات واقعی در عالم متعالی است که عالمی روحانی، حقیقی و بدون مرز است و آن را عالم نور می‌نامند.^{۵۵}

در مقابل جهان مادی گذرا و فانی مرگ و ولادت، آیین گنوسی جهان برتر یعنی جهان حیات واقعی، ثبات و دوام فساد ناپذیری و تغییرناپذیری را قرار می‌دهد. پیرو آیین گنوسی احساس می‌کند که در این جهان کاملاً بیگانه و «متعلق» به نسل و نژاد دیگری است. او جهان را نفی می‌کند و بر این اعتقاد است که هستی مادی، زاییده شرّ است و در نقطه مقابل تنها واقعیت حقیقی و متعال قرار دارد.^{۵۶}

بدین جهت فرد گنوسیس، دچار نوعی بدبینی به جهان مادی می‌شود که نتیجه آن در بسیاری از مذاهب گنوسی احتراز از لذایذ و شهوات و خوشی‌هاست.^{۵۷}

۷. انسان‌شناسی گنوسی

همان‌گونه که اشاره شد، گنوسیسیان بر این باورند که خلقت جهان در اثر خطا یا زیاده‌طلبی یکی از خدایان دربار خدای خیر اتفاق افتاده است. این امر موجب امتزاج و آمیزش شرّ با خیر شده است. آفریننده این جهان، جهان مادی و جسم انسان را بدون ارتباط و جود با جهان خدای خیر خلق می‌کند؛ اما روح انسان، تنها موجودی است که در جهان مادی و شرّ با جهان نور و نیکی در ارتباط است؛ زیرا از خیر و نورانیت جهان متعالی ساخته شده است.

عنصر اصلی در فلسفه گنوسی، نوعی آموزه ثنویت‌گرایانه است که بر طبق آن، وجود انسانی، بارقه‌ای الهی دارد که اصل و منشأ آن از عالم بالا است؛ اما در عالم پست مادی هبوط کرده و در آنجا اسیر و زندانی شده است. این بارقه الهی - یعنی روح - باید به منشأ الهی خود معرفت پیدا کند، از عالم مادی بگریزد و به وطن مألوف خود باز گردد.^{۵۸} از این رو، انسان تنها موجودی است که با روح خود از خیر بهره‌مند است. بدن انسان به دست صانع، خلق و روح او نور یا تصویری است از خدای خیر. انسان در جهانی که مخلوق خدای شرّ است، خود را غریب و بیگانه حس می‌کند. گنوسی تن را زندان، گور و تنفرانگیز می‌نامد. تن، وسیله تحقیر و رنج است. اوست که روح را در این عالم نگاه می‌دارد و موجب می‌شود که او منشأ خود را فراموش کند. ولی روح که بارقه‌ای از نور الهی است، شروع به دل‌تنگی می‌کند و می‌خواهد به ملاء‌علی بیوندد. این رهایی ممکن نیست مگر با عرفان. شناخت نور مطلق که همان خدای خیر است، او را به سرمنزله مقصود راهنمایی می‌کند. انسان که ذاتاً به این جهان تعلق ندارد، باید به جایی سفر کند که خاستگاه اوست؛ پس تمام تلاشش این است که از این جهان مادی رهایی یابد.^{۵۹}

پیروان آیین گنوسی، انسان را آمیزه‌ای از ماده و روح می‌دانستند و جسم را زندانی می‌دیدند که روح پس از هبوط خود در آن اسیر شده است. در درون این آمیزه، روح که آونی از همان سنگ جوهر مینویی است، پاک و منزّه باقی می‌ماند؛ زیرا فسادناپذیر است. اصطلاح فنی فساد ناپذیر بودن، بخشی از واژگان کلامی همه نظام‌های گنوسی است. فسادناپذیری به علت منشأ الهی آن، جزیی از ساحت روح است و جوهره جاودانگی را تشکیل می‌دهد؛ هر چند روح با زندانی شدن در تن، در ماده منهمک شده است.^{۶۰}

۸. نجات‌شناسی گنوسی

نجات و رهایی از اصول عامه مذاهب گنوسی است که نتیجه طبیعی اعتقاد به اصل دوگانگی و دو مبدا خیر و شر است. انسان برای بازگشت به پاکی و قداست اولیه، باید از سلطه ماده آزاد و به گوهر روحانی خود واصل شود.^{۶۱} گنوسی‌س بر آموزه نجات از طریق معرفت تأکید دارد.^{۶۲}

رستگاری در نتیجه آزادی روح از تخته‌بند تن به دست می‌آید. منجی آسمانی برای برانگیختن خاطره روح اسیر دخالت می‌کند تا اصل و منشأ الاهی‌اش را به او یادآور شود و او «ذات» حقیقی خود را بشناسد. ... این شناخت، نوعی اشتیاق سوزان را برای بازگشت به منزلگاه راستین خود در او [روح] بیدار می‌سازد. آن‌گاه مرحله دوم آغاز می‌شود؛ یعنی مرحله بازگشت به «قلمرو حیات». توصیف این عروج (یا سفر بازگشت)، در متون همه فرقه‌های گنوسی یافت می‌شود. این سفر عبارت است از: فقر و محرومیت و رهایی از قیود مادی، راهی که از مخاطرات بی‌شمار می‌گذرد، حضور راهبر و مرشد الاهی و ورود پیروزمندانه به بهشت آسمانی برای حیات فناپذیر و جاودان در نور و روشنایی خجسته. جمع شدن و اتحاد همه ارواحی که روزی زندانی تن بوده‌اند، یک‌بار دیگر در ملأ‌اعلی صورت می‌گیرد.^{۶۳}

انسان برای نجات از این جهان، به تنهایی کاری نمی‌تواند انجام دهد. او اصل خود را فراموش کرده و نوعی بی‌حسی و خمودی در او به وجود آمده است؛ از این‌رو، احتیاج به کمک از خارج دارد. در واقع، انسان عامل نجات خود نیست و باید دخالتی الاهی صورت گیرد تا این خطا و فراموشی از بین برود. مسیحیان گنوسی معتقدند عیسی مسیح که یکی از موجودات الاهی است، برای نجات انسان به زمین آمده است. کلمه متجسد می‌شود و در قلب کسانی که او را باور ندارند، جای می‌گیرد. در انجیل مصریان آمده است که نجات به وسیله کلمه که از باکره‌ای متولد می‌شود، صورت می‌گیرد. در رساله آپوکریفای یوحنا، جهان به عنوان ظلمت معرفی شده است و بر قلب انسان‌ها قفل زده شده و آنها بدون شناخت حق و خدای حقیقت در ظلمت محض می‌میرند. منجی، موجودی الاهی است که متجسد می‌شود و به طور مخفیانه وارد جهان ظلمت می‌گردد و تا میانه زندان جهان پایین می‌رود. هیچ کس او را نمی‌شناسد. او چندین بار برای نجات انسان به جهان می‌آید.^{۶۴}

والتینوس، در باب نجات انسان‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: یک دسته انسان‌های «شَهَوَانِی» یا چویک هستند که در حاکمیت ماده قرار داشته، برای همیشه محکوم‌اند و

نجات نخواهند یافت. عوام مردم و بیشتر کسانی که به ادیان رومی اعتقاد داشتند و نیز یهودیان جزء این دسته به شمار می‌روند. دسته دوم نفسیون هستند که هر چند ایمان و عمل صالح دارند، اما تحت تأثیر نفس هستند. نجات و عرفان برای این دسته است و بیشتر مسیحیان در این گروه جای دارند. دسته سوم «روحانیون» و گنوسی‌ها هستند. این دسته از انسان‌ها تحت تأثیر روح قرار داشته، از ابتدا جزء نجات‌یافتگان‌اند و احتیاجی به عرفان و دخالت مسیح ندارند.^{۶۵}

گفتنی است نجات دارای دو ساحت سلبی و ایجابی است. ساحت سلبی، رهایی از جهان مادی و زمان و تغییر است و ساحت ایجابی آن، رسیدن به سکون و آرامش است. بیرون از جهان مادی، زمان و تغییر بی‌معنا خواهد بود. به همین دلیل، معاد و پایان برای گنوسی عبارت است از بازسازی آنچه در اصل بوده، و ابطال زمان، و نجات همان عرفان که غیر زمانی و بازگشت به آرامش ابتدایی است. این آرامش در این جهان به دست می‌آید و زندگی مادی ممکن است برای مرد روحانی ادامه پیدا کند. اما وقتی نهایی و کامل می‌شود که جسم مرد روحانی نیز نابود گردد. بنابراین، نجات نهایی و معاد گنوسی در بازگشت به مبدأ اولیه و نور مطلق تحقق خواهد یافت.

۹. تأثیر پذیری مسیحیت از آیین گنوسی^{۶۶}

نخستین متکلمان مسیحی برای اینکه اعتقادات خود را برای همه فرهنگ‌ها قابل فهم سازند، آموزه‌های مسیحی را با سنت یهودی، فرهنگ یونانی، و یا دنیای رومی پیوند دادند. کتاب گفت و گو با تریفو،^{۶۷} اثر یوستین شهید نمونه‌ای از یک دفاعیه مسیحی است که به عقل و ادراک یهودی متوسل می‌شود. آثار فلسفی اریجن نیز نمونه‌ای است از اندیشه مسیحی که در فضای سنت عقلی یونان مطرح می‌شود. در این زمینه، گنوسی‌های مسیحی افراطی‌ترین متکلمانی بودند که در قرن دوم میلادی به وجود آمدند. مهم‌ترین گنوسیس‌های مسیحی، عبارت بودند از بازیلیدوس،^{۶۸} والتینوس،^{۶۹} پتولمئوس،^{۷۰} هراکلیون،^{۷۱} باردسانس،^{۷۲} کورپوکراتس^{۷۳} و مرقیون.^{۷۴} این دسته از متکلمان، رستگاری از طریق معرفت را آموزش می‌دادند و معتقد بودند برای نیل به بهشت باید حکمت رمزی آموخت. تعالیم آنان چنان غیر عادی و رمزی بود که بعدها موجب گذار شناخته شدند. به نظر آنان، خدای یهود که عالم را آفریده است، خدای اعلی نبود؛ بلکه موجودی کمتر فوق

طبیعی، به نام یالدابوت^{۷۵} بود که شیطانی و احمق است و نمی‌تواند خدا باشد. هنگامی که او و فرشتگانش آدم و حوا را خلق کردند، بخش به سرقت‌رفته قدرت معنوی الاهی را در انسان‌ها قرار دادند که جرقه‌های این قدرت الاهی در طول تاریخ بشر در نسل‌های پسر سوم آدم، یعنی شیث باقی ماند؛ از این‌رو، گنوسی‌ها خود را «فرزندان شیث» می‌نامیدند. به نظر گنوسی‌های مسیحی، عیسی فرستاده الاهی است که خداوند در او تجسد یافت تا گنوسی‌ها را بیدار کند و آنها را به عنوان موجودات الاهی‌ای که در دام دنیای مادی افتاده‌اند، به سرشت واقعی‌شان باز گرداند.^{۷۶} گنوسی‌ها به بیچارگان مسیحی امید می‌دادند که این دنیا، خانه واقعی آنان نیست و مقدر شده است که آنان با عالم معنوی دوباره پیوند یابند. در عالم معنوی، حیات جسمانی و همه بیماری‌های آن از بین خواهد رفت. کسانی که این پیام را نمی‌پذیرفتند، «فرزندان قابیل» نامیده می‌شدند که امیدی به نجاتشان نبود. بسیاری از اناجیل آپوکریفایی را گنوسی‌ها نوشته‌اند.^{۷۷}

در اواخر قرن اول، آن‌گاه که اولین نسل از رسولان درگذشتند و کلیسا می‌بایست به رهبری تازه تکیه می‌کرد، بحرانی رو به گسترش نهاد. ورود سیل آسای نوکیشان یونانی زبان، عقاید تازه‌ای را وارد این نهضت کرد. ... کلیساها با حرکتی مواجه شدند که به طور کلی، به آیین گنوسی معروف بودند... این اندیشه‌ها، که به عنوان تفسیر صحیح، اما مرموز عقاید مسیحی رواج یافت از عرفان یونانی‌گری و نیز فرقه اسن‌های یهودی سرچشمه گرفته بود، در میان این منابع [فکری]، تأثیرهای زرتشتی نیز وجود داشت. آیین گنوسی اغلب مورد استقبال کسانی واقع شد که بیرون از میراث یهودی ریشه داشتند. در طول قرن دوم میلادی، ابعاد این حرکت، از دیدگاه مسیحیت درست‌کیش، نگران‌کننده بود. همان‌گونه انتظار می‌رفت، تعالیم گنوسی آکنده از ضدیت با آیین یهود و عهد عتیق بود. از سوی دیگر، یک جریان گنوسی هم در بطن مسیحیت اولیه راه یافته بود.^{۷۸}

ویژگی اصلی گرایش‌های گنوسی این بود که دنیای محل سکونت انسان را شرّ می‌دانستند که با خیر در تضاد است. اما در درون برخی انسان‌ها، بارقه‌ای الاهی هست که انسان‌های «روحانی» با رویگردانی از دنیا می‌توانند به منشأ الاهی‌ای که نهایتاً از آنجا وجود یافته‌اند، صعود کنند. سایر انسان‌ها که «جسمانی»‌اند، در بند ماده گرفتار می‌مانند. ایمان گنوسی، آیینی سرّی و به گروهی خاص محدود بود. گنوسیسیان برای تبیین سرشت پلید جهان و تفاوت میان آیین گنوسی و تعالیم عهد عتیق، به طرح تمایز میان وجود الاهی و یک آفریدگار فروتر که از وجود الاهی صادر شده است، پرداختند. این آفریدگار، همان «یهوه»

یهود است که از نظر گنوسی‌ها، بی‌رحم و بوالهوس بوده و به هیچ‌وجه همان آبا یا خدای پدر مهربانی که عیسی از او سخن می‌گفت نبود. عیسی به عنوان مسیح یا نجات‌بخش فرستاده شد تا انسان‌های روحانی، قدرت یابند و به آن منشأ الهی بازگردند. دربارهٔ عیسی هم عموماً اعتقاد بر این بود که عیسای انسان، نه تجسد جسمانی وجود الهی، که تنها جلوه‌ای بود که در صحنه تاریخ انسانی منعکس شد.^{۷۹} به همین جهت

برخی مسیحیان نخستین، تحت تأثیر اندیشه‌های غنوصی (ناستیک)، انسان بودن عیسی را انکار کردند. غنوصیان وی را فرشته‌ای می‌دانستند که معرفت اسرارآمیزی از خدا برای بشر آورده است. همچنین گروهی به نام دوکتیست‌ها (ظاهرگرایان) می‌گفتند عیسی جسم بشری نداشت و بر صلیب نمرد، بلکه وی فقط از نظر ظاهر به شکل آدمی در آمده بود.^{۸۰}

مرقیون مسیحی، (متوفای حدود سال ۱۶۰ میلادی)، تحت تأثیر گنوسیس، تمایلات ضد یهودی از خود نشان داد و دیدگاهی را مطرح کرد که تمامیت اعتقادات مسیحی را تهدید می‌کرد. او با اینکه همانند گنوسی‌ها دل‌بستگی چندانی به عرفان نداشت، اما در باب شریعت موجود در متون مقدس عبری، به شدت واکنش نشان داد. از نگاه او، عشق مهم‌ترین چیز است و پولس به وضوح بر این نکته واقف بود و جوامع مسیحی با تداوم بخشیدن به استفاده از عهد عتیق به بینش پولس پشت پا زده‌اند. از نظر مرقیون، «یهوه» همان جهان‌آفرین شریر بود.^{۸۱} به اعتقاد او، عیسی اولین کسی است که خدای حقیقی را بر آدمیان کشف کرد. انسان‌ها باید به کمک عیسی خود را از اسارت جسم، که یهوه بر وجود او نهاده است و به یاری خدای رحیم و متعال که معبود عیسی است، خود را از حبس تن آزاد سازد. از این‌رو سزاوار است که همه آدمیان از عیسی و پولس حواری پیروی کنند و به وسیله رهبانیت، تجرد، و ترک و گذشتن از عالم جسمانی، سعی کنند در دنیا و عقبا در ملکوت خدای نیکی و خیر داخل شوند. مرقیون به این دعاوی اکتفا نکرد و برای شرح و اثبات نظریات خود، کتاب مقدس نوین برای اصحاب خود تحریر کرد. بعضی از کلمات پولس وانجیل لوقا را به هم آمیخت و انجیلی جدید تألیف کرد که در آن هرگونه عباراتی که عیسی را با خدای عهد عتیق متصل می‌ساخت، از آن حذف کرد. وی علاوه بر این‌کارها، قدمی فراتر نهاد و رابطه خود را با کلیسای روم قطع ساخت و کلیسایی نوین مخصوص پیروان خویش تأسیس کرد.^{۸۲} کلیسای مرقیون تا قرن پنجم میلادی، به خصوص در سوریه دوام آورد. مرقیون با ثنویت جهان‌شناختی خود مقابله پولس با جهان‌بینی

یهودی را به حدی رساند که خدا و منشأ دو دین یهودیت و مسیحیت را از هم متمایز ساخت. به نظر او، دین یهود خدا و تاریخی جدا از دین مسیحیت و تاریخ آن دارد. مرقیون به دو منبع و اصل جدا برای این دو دین قائل بود: یهودیت زمینی و ستمگرانه و مسیحیت آسمانی و نیکو؛ یهودیت بر شریعت و عدالت تأکید داشت و مسیحیت بر ایمان و خیر. بدین ترتیب برای او دو خدای متمایز از یکدیگر وجود داشت: خدای برتر و متعالی، که خدای خیر، غریبه و ناشناختنی و پدر عیسی مسیح است و خدای سافل، که شناخته شده، ستمکار، صانع و خالق جهان و خدای یهود است؛ خدای متعالی ناشناخته است، زیرا در خلقت دخالتی نداشته است و نشانی از او در جهان نیست تا شناخته گردد. فقط با ظهور عیسی مسیح است که بشریت به وجود او پی برده است.^{۸۳} مرقیون معتقد بود که خدای خیر برتر از این خداست، تعالی او به حدی است که حتی خدای یهود نیز از وجود او بی‌اطلاع است. خدای خیر با مشاهده رنج و حقارت بشر در این جهان، پسر خود را برای نجات انسان از این بدبختی به زمین فرستاد. نجات لطفی است که خدای خیر بدون هیچ چشم‌داشتی به انسان اعطا می‌کند. مسیح، آدمیان را از جهان و خدای آن می‌رهاند تا فرزندان خدای خیر شوند و به ملکوت اعلی راه یابند. به اعتقاد مرقیون، خدای خیر انسان را از خدای سافل خرید و قیمت آن خون مسیح بود که بر روی صلیب ریخته شد. وی عرفان صرف را موجب نجات نمی‌دانست، بلکه همانند پولس بر ایمان به عنوان راه نجات تأکید می‌کرد. نجات‌یافتگان باید تا پایان جهان و تا حد ممکن، ارتباط خود را با این جهان که مظهر شر است، کم کنند. باید از ازدواج خودداری کنند و زهد در پیش بگیرند.^{۸۴} جامعه مسیحی راست‌کیش و آباء کلیسا گنوسی‌گری را یکی از خطرناک‌ترین بدعت‌هایی می‌شمردند که می‌بایست با آن روبه‌رو شوند.^{۸۵} از این رو کلیسا در اعتراض به آرای اهل بدعت دو کار مهم انجام داد:

یک. مردی به نام ایرنایوس اسقف شهر لیون در حدود سال ۱۸۵ میلادی کتابی به نام برضد بدعت،^{۸۶} منتشر کرد که شهرت بسیاری پیدا کرد. وی در این کتاب استدلال کرد که ایمان صحیح و عقیده درست دین مسیحی، آن است که مستند به کلام رسولان باشد؛ زیرا آنها معرفت کامل داشتند و هر چه موافق کلام آنها، یعنی اناجیل و رساله‌ها نباشد، قابل قبول نخواهد بود. به همین دلیل بر مبادی گنوستیسیسم و فرقه مرقیونیه خط بطلان کشید و

گفت مؤمنان باید تعالیم عیسی را از طریق کلیسای بیاموزند که یکی از رسولان تأسیس کرده باشد. اصول دین صحیح و کامل، منحصرأ به وسیله مواعظ و نوشته‌های کلیساهای رسل عیسوی و اسقفان به افراد می‌رسد و بس.^{۸۷} همه کلیساهای غرب، به خوبی از این ردّ ایرنایوس استقبال کردند، به ویژه کلیسای روم و در آن کلیسا در یکی از سال‌های بین ۱۵۰ و ۱۷۵ میلادی اعتقادنامه‌ای (هماهنگ با موضع ایرنایوس) تحریر گردید که شخص مؤمن در هنگام تعمید یافتن، آنرا تکرار می‌کرد. مفاد این اعتقادنامه که درست بر خلاف مبادی گنوسی‌ها و مرقیون بود، در نزد کلیسا به نام «اعتقاد نامه حواریون» نام‌بردار گشت و آن درست منطبق است با قواعد اصلی و رسوم بزرگان دین مسیح. متن قدیم آن کلمه شهادت از این قرار است:

من ایمان دارم به خدای پدر قادر متعال [بعداً برای آنکه مفهوم ضد گنوسی این شهادت را بیشتر کنند عبارت «صانع آسمان و زمین» را پس از قادر متعال افزودند.] و به عیسی مسیح پسر یگانه او، خداوند ما که از روح القدس و مریم عذرا تولد یافت و در عهد پلاطس به صلیب آویخته شد و مدفون گشت، ولی روز سوم از میان اموات قیام کرد و به آسمان صعود فرمود و اکنون در پیش پدر نشسته است. از آنجا که بار دیگر خواهد آمد که در زندگان و مردگان به عدالت حکم فرماید. و من ایمان دارم به روح القدس و کلیسای مقدس و به غفران و ذنوب و رستخیز جسد مادی بعد از موت.^{۸۸}

دو. کار مهم دیگری که کلیسا در آن تاریخ انجام داد، تحریر قانونی کتب مقدس بود. در اواخر قرن دوم، سراسر اهل کلیسا متفق الکلمه شدند که کتاب موسوم به عهد جدید قانونیت و سندیت دارد و کتب و رسالاتی که در انجیل مجعول موجود است، باطل و ضلال است.^{۸۹} از این رو، مجموعه فعلی عهد جدید در فرایندی طولانی شکل گرفت و اسناد و مدارک مجعول و مشکوک، مانند انجیل‌های آپوکریفا کنار گذاشته شد. معیار انتخاب آثار این بود که آیا با تعالیم مصوب کلیسا که از رسولان به ارث مانده، موافقت دارد یا خیر. بخش عمده مجموعه عهد جدید در اواخر قرن دوم معتبر شناخته شد.^{۹۰} بدین ترتیب، عقاید گنوسی در مسیحیت به عنوان افکاری انحرافی و بدعت آمیز، به ظاهر جایگاه خود را از دست داد، اما چیزی که می‌توان به آن اذعان کرد این نکته اساسی است که افکار و اعتقادات پولس درباره حضرت عیسی و شریعت حضرت موسی ﷺ و نجات مسیحی، که امروزه حاکم بر جهان مسیحیت است، خود از این آیین بدعت آمیز تأثیر

پذیرفته است. همان‌گونه که مرقیون هم اذعان داشت، پولس به خوبی این آیین را می‌شناخت و افکارش درباره این موضوعات، همه و همان چیزهایی است که گنوسی‌سیان مسیحی بدان اعتراف داشتند.

۱۰. نقد و بررسی

پس از بیان بی‌طرفانه دیدگاه گنوسی‌ها، در اینجا به نقد و بررسی برخی از اهم عقاید آنها می‌پردازیم:

تصور گنوسی‌ها از خدای متعالی، تصویری ناقص و محدود است. اگر خدای متعالی، خداست و همه اوصاف یک خدای متعالی از جمله علم، قدرت و خیرخواهی مطلق را دارد، معنا ندارد که در کنار این خدای نامحدود، خدایی دیگر را تصور کرد که بدون اطلاع و اذن او جهان مادی را آفریده باشد. با این سخن، خدا بودن خدای متعالی نقض می‌شود و نفی آن اثبات می‌گردد. بنابراین نمی‌توان خلقت جهان مادی توسط خدایی دیگر و فروتر را پذیرفت، بلکه همان‌گونه که فلاسفه اسلامی معتقدند: «لا موثر فی الوجود بحقیقه معنی الکلمه الا الله سبحانه»،^{۹۱} و «ان الواجب تعالی مبدء لكل ممکن موجود».^{۹۲}

منشأ عقیده گنوسی‌ها و سایر ادیانی که به ثنویت اعتقاد دارند، ناتوانی آنها در تفسیر نظام آفرینش و در توجیه و فهم شرور طبیعی و اخلاقی در نظام جهان مادی است. در صورتی که در فلسفه و کلام اسلامی به اثبات عقلی رسیده است که نظام هستی بهترین و استوارترین نظام است؛ چرا که با عنایت و اهتمام حضرت حق ایجاد شده است. نظام عالم جلوه و رقیقه علم ذاتی واجب تعالی است که ضعف و نارسایی بدان راهی ندارد. مرحوم علامه طباطبایی در تبیین این مسئله می‌نویسند:

عوامل کلی هستی در یک حصر عقلی بر سه قسم است؛ زیرا وجود شیء از دو حال بیرون نیست؛ یا مشوب به قوه و استعداد است؛ یعنی به گونه‌ای است که همه کمالات اولی و ثانوی ممکن الحصول از آغاز وجودش برایش حاصل نیست؛ بلکه بر اثر حرکت جوهری و عرضی به تدریج بدان کمالات دست می‌یابد. این قسم عالم ماده است. و یا آن وجود به گونه‌ای است که همه کمالات اولی و ثانوی ممکن الحصول را در آغاز آفرینشش دارا می‌باشد. از این رو امکان ندارد کمالی را نداشته باشد و سپس آن را به دست آورد. این قسم خود بر دو قسم است؛ زیرا یا از ماده مجرد است، اما آثار ماده را مانند کیف، کم و

دیگر اعراضی که به جسم مادی ملحق می‌شود را واجد است که به این قسم عالم مثال گفته می‌شود و یا اینکه هم از ماده و هم از آثار ماده مبرا و مجرد است که این قسم عالم عقل را تشکیل می‌دهد. بنابراین عوالم کلی هستی سه عالم است که از جهت شدت و ضعف وجود، بر یکدیگر ترتب طولی دارند که از رابطه علیت و معلولیت میان آنها ناشی می‌شود. مرتبه وجود عقلی، برترین مراتب وجود امکانی و نزدیک‌ترین آن به واجب تعالی است؛ چرا که مستقیماً و بدون واسطه، معلول واجب تعالی است و خودش واسطه در آفرینش عالم مادون، یعنی عالم مثال می‌باشد. مرتبه عالم مثال، جلوه و معلول عالم عقل و خودش علت برای مرتبه ماده و مادیات می‌باشد. از این‌رو، نظام عقلی، نیکوترین نظام ممکن و استوارترین آن است و در مرتبه بعد، نظام مثالی قرار دارد که سایه نظام عقلی است و به دنبال آن، نظام مادی است که سایه عالم مثال می‌باشد. در نتیجه، نظام فراگیر عالم نیکوترین نظام ممکن و استوارترین آن است.^{۹۳}

اما درباره توجیه و فهم شرور در عالم مادی و اینکه چگونه این شرور با عنایت واجب تعالی و اتقان آفرینش او سازگار است، باید گفت: صرف نظر از مباحث فلسفی درباره اینکه شرور امور عدمی‌اند، توجه به این نکته ضروری می‌نماید که بروز و ظهور شرّ تنها در عالم مادی است:

فمجال الشرّ و مداره هو عالم الماده، التي تتنازع فيه الاضداد، و يتمانع فيه مختلف الاسباب، و تجرى فيه الحركات الجوهرية و العرضية، التي يلزمها التغير من ذات الی ذات، و من کمال الی کمال. و الشرور من لوازم وجود الماده القابله للصور المختلفه و الکمالات المتنوعه المتخالفه؛ غير انها، کیفما كانت، مغلوبه للخیرات، حقیره فی جنبها، اذا قیست الیها.^{۹۴}

بنابراین میدان بروز شرّ همان عالم ماده است که در آن اضداد با هم کشمکش دارند، و اسباب گوناگون یکدیگر را از تأثیر باز می‌دارند و حرکات جوهری و عرضی که ملازم با تبدل یک ذات به ذات دیگر و یک کمال به کمال دیگر است، در آن روی می‌دهد. شرور موجود در عالم ماده از لوازم وجود ماده‌ای است که قابلیت صور گوناگون و کمال‌های متنوع و مخالف هم را دارد. اما این شرور، هر چه باشد در مقایسه با خیر فراوانی که در کنارش است، بس اندک و ناچیز است.

در واقع، شرور اندکی که با اشیا همراه است، لازمه خیر فراوانی است که اشیا واجد آن‌اند. از این‌رو، قصد و اراده اولاً و اصالتاً به خیرات تعلق می‌گیرد و ثانیاً و بالتبع به

شرووری که لازمه آنهاست. پس شرور به قصد دوم و به عبارت دیگر، بالعرض در قضای الهی وارد می‌شود.^{۹۵} برای بهتر روشن شدن مطلب، می‌توان به نسبت خورشید، با نور و سایه مثال زد. خورشید نور را واقعاً و حقیقتاً ایجاد می‌کند و سایه را حقیقتاً ایجاد نمی‌کند. از این‌رو، نسبت دادن سایه به خورشید و اینکه بگوییم خورشید علت سایه است، مجازی و بالعرض است. سایه چیزی نیست که ایجاد شود، سایه از محدودیت نور پیدا می‌شود، بلکه عین محدودیت نور است. شرور نیز این‌گونه‌اند. از این‌رو، قصد حقیقی به آنها تعلق نگرفته و دخول آنها در قضای الهی مجازی و بالعرض می‌باشد.

اما درباره انسان و شرور اخلاقی‌ای که ممکن است از او سر بزند، باید به فلسفه خلقت انسان توجه داشت. خالق انسان خدای حکیم است بدین معنا که اولاً، افعال الهی دارای اتقان است و او کارها را به نحو احسن انجام می‌دهد. ثانیاً، در همه کارهای خود هدفمند است؛ یعنی این جهان و انسان‌ها را بی‌جهت و عبث نیافریده است. آفرینش انسان بر اساس خیرخواهی و حکمت خداوند است. خداوند انسان را آفرید تا انسان به کمال خود که همان قرب الهی است، برسد. راه کمال انسان به این است که او با توان و اختیار خود این مسیر تکامل را بپیماید. به عبارت دیگر، برای اینکه انسان به کمال حقیقی خود برسد، باید از راه اختیار حرکت کند و برای اینکه اختیار انسان واقعاً تحقق یابد، باید دست‌کم دو راه پیش روی انسان باشد تا بتواند انتخاب کند: راه خوب و درست و راه بد و نادرست. بدین منظور، خداوند در درون انسان هم خوبی‌ها و پاکی‌ها را معرفی کرد و هم بدی‌ها و ناپاکی‌ها را. لطف و محبت او به انسان‌ها سبب شد تا عقل و فطرت الهی را نیز به انسان هدیه دهد. افزون بر همه اینها، پیامبران بزرگی را به مدد انسان رساند تا بتواند راه درست و مستقیم به سوی کمال را بیابد و بپیماید. اما در این میان، انسان‌ها با اختیار خود به دو دسته تقسیم شدند: انسان‌های خوب و مطیع اراده الهی و انسان‌های بد و مخالف اراده الهی. انسانی که راه مستقیم را انتخاب می‌کند، همه تلاش او این است که کارهای اختیاری خوب را انجام دهد تا بدین وسیله، به کمال حقیقی خود برسد. اما انسان‌هایی که با اختیار خود راه کج را انتخاب کرده‌اند، در آن مسیر در بدی‌ها غرق می‌شوند و موجبات شرور اخلاقی در جهان می‌شوند. بنابراین، لازمه خلقت انسان و لازمه کمال انسانی وجود اختیار و آزادی است و برخی از این اختیار و آزادی سوء استفاده کرده، دچار گناه می‌شوند.^{۹۶}

اما برای نقد مسیحیت متأثر از عقاید گنوسی، کافی است شواهد این تأثیرپذیری را به صورت بسیار مختصر بیان کنیم. به نظر می‌رسد، همان‌گونه که مرقیون اذعان داشت، پولس به خوبی عقاید گنوسی را می‌شناخت و از آنها متأثر بود. پولس و سپس یوحنا،^{۹۷} با طرح این مطالب که عیسی پسر خداست و خود خداست که برای نجات انسان‌ها، آمده است، کاملاً این تأثیرپذیری را نشان دادند:

پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود با خدا برابر بوده را غنیمت نشمرد، اما خود را خالی کرده صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد. و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.^{۹۸}

مطابق این نقل، عیسی مسیح مخلوق خدا نیست، بلکه با خدا هم ذات است. یوحنا می‌نویسد: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود»؛^{۹۹} «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی، و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه».^{۱۰۰}

به اعتقاد پولس، انسان آلوده و گناهکار است. قادر نیست به تنهایی خود را از گناه برهاند. از این رو، خداوند مهربان خودش برای نجات انسان اقدام کرد و در قالب عیسی مسیح مجسم شد تا با قربانی نمودن خود بر روی صلیب انسان‌ها را نجات بخشد: «و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود»؛^{۱۰۱} «لکن الان یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود گناه را محو سازد».^{۱۰۲}

پولس در فرازهایی از عهد جدید، این جهان را همانند گنوسی‌ها جهانی شریر معرفی می‌کند: «که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر به حسب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد».^{۱۰۳}

همان‌گونه که اشاره شد، گنوسی‌های مسیحی، یهوه را خدای شرّ و خالق جهان مادی و شریعت تورات را متعلق به او می‌دانستند. شاید به همین دلیل، پولس هم شرط نجات و رهایی انسان را نه شریعت، بلکه تنها ایمان به عیسی مسیح می‌داند:

اما چون که یافتیم که هیچ کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح، و نه از اعمال شریعت، عادل شمرده شویم؛ زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.^{۱۰۴} زیرا اگر عدالت به شریعت بود، هر آینه مسیح عبث مرد.^{۱۰۵}

شواهد فراوان دیگری در عهد جدید هست که همه حکایتگر تأثیرپذیری مسیحیت پولسی، از گنوسیسم و مکاتب شرک‌آلود آن روزگار است. ویل دورانت می‌نویسد:

پولس، بر اثر بدبینی و پشیمانی خودش، و همچنین بر اثر دیدگاه دگرگون‌شده‌اش از مسیح، و شاید تحت تأثیر نظرات افلاطون و رواقی درباره ماده و جسم به عنوان آلات شر، و احتمالاً با یادآوری آداب و رسوم یهودیان و مشرکان در مورد قربانی کردن یک «بزطلیعه» برای کفاره گناهان قوم، الاهیاتی به وجود آورد که در سخنان مسیح چیزی، جز نکات مبهم از آن نمی‌توان یافت: «هر انسانی که از زن به دنیا بیاید، وارث گناه آدم است و از نفرین ابدی جز به وسیله مرگ پسر خدا که کفاره گناه است، نمی‌تواند نجات یابد».^{۱۰۶} چنین مفهومی برای مشرکان قابل قبول‌تر از یهودیان بود. مردم مصر، آسیای صغیر و یونان از دیر زمانی به خدایانی مانند اوزیریس و آتیس و دیونوسوس، که به خاطر نجات بشر مرده بودند، اعتقاد داشتند. عنوان‌هایی از قبیل سوتر (منجی) و التوتریوس (رهاننده) به این خدایان اطلاق شده بود. واژه کوریوس (خداوندگار) که پولس به مسیح اطلاق می‌کند، همان عنوانی بود که کشیش‌های سوریه و یونان به دیونوسوس، که می‌مرد و رستگاری را عملی می‌ساخت، داده بودند.^{۱۰۷}

مطابق مطالب فوق ضعف خداشناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی گنوسی‌ها و مسیحیت متأثر از آنها روشن می‌گردد. در نتیجه، آرای آنها در باب نجات انسان و اینکه خداوند فرزند خود را برای نجات فرستاد تا با قربانی شدن، انسان‌ها را به رستگاری برساند، خرافاتی بی اساس خواهد بود. خداوند در قرآن کریم در نقد سخنان مسیحیان می‌فرماید: و نصاری گفتند: «مسیح، پسر خداست». این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند شباهت دارد. خدا آنان را بکشد؛ چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟ (توبه: ۳۰)^{۱۰۸}

انسان مختار با کمک عقل و فطرت خود و با مدد وحی الاهی و امدادهای او می‌تواند راه نجات و رستگاری را بشناسد. اصولاً پیامبران آمده‌اند تا راه هدایت و رستگاری را به انسان‌ها بشناسانند و کسانی که این راه را بشناسند و بدان ملتزم شوند، نباید هیچ ترس و خوفی را به دل راه دهند؛ زیرا قطعاً رستگار خواهند شد و اگر احیاناً دچار گناه و پلیدی شدند باید بدانند که تنها راه خلاصی از گناه و آثار آن، توبه به درگاه خداوند و طلب مغفرت از اوست؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و بخشنده است.^{۱۰۹}

نتیجه‌گیری

گذشت که اعتقادات گنوسی در ادیان و مکاتب فلسفی پیش از مسیحیت مانند ایران، یونان، مصر، روم، برخی فرقه‌های یهودی، دین زردشتی، میترائیسم و... ریشه دارد. شاخصه اصلی این نوع اندیشه‌ها را می‌توان در معرفت و عرفان باطنی و نیز ثنویت جهان‌شناختی دانست. در تعالیم گنوسی، جهان شرّ و فاسد است. بنابراین نمی‌تواند مخلوق خدای بزرگ و خیر باشد. جهان مادی آفریده‌ی خدایی نادان و متکبر به نام دمیورج است. بدن و جسم آدمی نیز همانند جهان مادی شرّ و پلید می‌باشد. تنها روح انسان از خدای خیر است که در این ظلمت‌کده گرفتار و زندانی شده است. اما از آنجا که روح با بدن مادی آمیخته شده، حقیقت خود را فراموش کرده است و باید به مدد خدای متعالی و خیر به یاد حقیقت اصیل خود بیفتد و بدان معرفت یابد. این معرفت باطنی نجات‌بخش است. گنوسی‌های مسیحی معتقدند خداوند بزرگ و متعالی برای نجات و یادآوری انسان فرزند یگانه خود عیسی مسیح را به یاری او فرستاده است. آموزه‌های گنوسی درباره انسان، نجات و عیسی مسیح در تعالیم عهد جدید به خصوص در رساله‌ها و نامه‌های پولس و یوحنا نویسنده انجیل چهارم به خوبی نمایانده شده که بیانگر تأثیرپذیری آن دو از آیین گنوسی است. لقب‌هایی مانند گوسفند خدا، فرزند خدا، بردارنده گناهان، فدا شونده، خدای نجات‌بخش، کلمه و لوگوس همه اینها القاب و الفاظی است که از قبل در میان بت‌پرستان، فلاسفه یونان قدیم و... وجود داشت و پولس با آگاهی از آنها استفاده کرده است. درباره عقاید گنوسی‌ها و مسیحیت متأثر از آن، مطالبی قابل تأمل وجود دارد که در قسمت نقد و بررسی دیدگاهشان درباره خدا، جهان، انسان و نجات مورد ارزیابی قرار گرفت.

پی‌نوشت‌ها

۱. غلامحسین مصاحب، *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۲، بخش اول، ذیل واژه گنوستیسیسم.
2. gnosis
3. "Gnosticism" in: The Encyclopedia of Religion, Mircea Eliade (ed.), Vol. 5, P. 566; "Gnosticism" IN: World Religions, Macmillan Compendium, p. 433.
۴. هانس کونگ، *تاریخ کلیسای کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، ص ۷۴.
۵. محمد ایلخانی، «مذهب گنوسی»، *معارف*، دوره دوازدهم، ش ۱ و ۲، فروردین - آبان، سال ۱۳۷۴، ص ۲۴-۲۵.
۶. جُوان اُ. گریدی، *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، ص ۵۵-۵۶.
7. C. f. John R. Hinnells (ed.) "Gnosis" in: The Penguin Dictionary of Religions.
۸. شیوا کاویانی، *روشنان سپهر اندیشه (فلسفه و زیبایی‌شناسی در ایران باستان)*، ص ۱۱۱.
۹. همان.
10. Quispel
 ۱۱. ژان دانیلو، *ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالمیت*، ترجمه علی مهدیزاده، ص ۱۱۲.
 ۱۲. محمد ایلخانی، «مذهب گنوسی»، همان، ص ۱۶-۱۷.
 ۱۳. میرچا الیاده، *آیین گنوسی و مانوی*، ترجمه دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور، ص ۱۳.
14. World Religions, Macmillan Compendium, p. 434.
 - همچنین: میرچا الیاده، *آیین گنوسی و مانوی*، ص ۱۸.
 ۱۵. علی اکبر دهخدا، *لغت نامه*، ج ۱۲، ذیل واژه گنستیسیم.
 ۱۶. محمد ایلخانی، «مذهب گنوسی» همان، ص ۱۷.
 ۱۷. همان، ص ۱۹-۲۰.
 ۱۸. جُوان اُ. گریدی، *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، ص ۶۷.
 ۱۹. محمد ایلخانی، «مذهب گنوسی» همان، ص ۲۳.
 ۲۰. جُوان اُ. گریدی، همان، ص ۵۷.
 ۲۱. محمد ایلخانی، «مذهب گنوسی» همان، ص ۲۳-۲۴.
 ۲۲. همو، *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، ص ۳۱.
 ۲۳. همان.
 ۲۴. همان.
 ۲۵. شیوا کاویانی، *روشنان سپهر اندیشه (فلسفه و زیبایی‌شناسی در ایران باستان)*، ص ۱۱۲.
 ۲۶. محمد ایلخانی، «مذهب گنوسی» همان، ص ۱۸-۱۹.
27. Irenaeus
28. Valentinus
29. Hippolytus
30. Refutatio omniumharesium
31. Philosophumenu
32. Tertullianus
33. Marcion
34. Clemens
35. Origenes
۳۶. Manda به معنای شناخت و عرفان است و ماندایی یعنی عارف
37. Nag Hammadi
 ۳۸. جُوان اُ. گریدی، همان، ص ۵۳-۵۴.
 ۳۹. ژان دانیلو، *ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالمیت*، ترجمه علی مهدی‌زاده، ص ۱۱۱.

۴۰. جُوان اُ. گریدی، همان، ص ۵۴.
۴۱. ژان دانیلو، همان، ص ۱۱۱.
۴۲. valentines
۴۳. Gospel of Truth
۴۴. جُوان اُ. گریدی، همان، ص ۶۶.
۴۵. pleroma
۴۶. nous
۴۷. برای آشنایی بیشتر با Sophia ر. ک:
- The Encyclopedia of Religion, Mircea Eliade (ed.), Vol. 5, p. 568
۴۸. محمد ایلخانی، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، ص ۳۶؛ میرچالیاده، آیین گنوسی و مانوی، ص ۱۶.
۴۹. C.f. "Gnosticism", in: Continuum Glossary Religious Terms, Ron Geaves,.
۵۰. ژان دانیلو، همان، ص ۱۱۱.
۵۱. ایلخانی، محمد، «مذهب گنوسی»، همان، ص ۲۷.
۵۲. C.f. "Gnosticism", in: Continuum Glossary Religious Terms, Ron Geaves,.
- همچنین: ژان دانیلو، همان، ص ۱۱۱.
۵۳. C.f. "Gnosticism", in: Key Words in Religious Studies, Ron Geaves,.
۵۴. دایرةالمعارف فارسی، همان.
۵۵. ایلخانی، محمد، «مذهب گنوسی»، همان، ص ۲۵.
۵۶. میرچالیاده، دین پژوهی، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۲۹۳.
۵۷. دایرةالمعارف فارسی، همان.
۵۸. میرچالیاده، دین پژوهی، ص ۲۹۲.
۵۹. ایلخانی، محمد، «مذهب گنوسی»، همان، ص ۲۷.
۶۰. میرچالیاده، دین پژوهی، ص ۲۹۳.
۶۱. "Gnosticism" in: Encyclopedia of Philosophy, Edward Craig (ed.), V.4, p.83.
۶۲. C.f. "Gnosticism", in: The Penguin Dictionary of Religions, John R. Hinnells (ed.), Second edition.
۶۳. میرچالیاده، دین پژوهی، ص ۲۹۳-۲۹۴.
۶۴. ایلخانی، محمد، «مذهب گنوسی»، همان.
۶۵. محمد ایلخانی، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، ص ۳۷.
۶۶. گفتنی است بررسی تفصیلی تأثیر گنوسیسیم بر مسیحیت مجال دیگری می‌طلبد، نویسنده در این جا تنها به عنوان تکمیل مباحث و نشان دادن اهمیت شناخت این آیین در شناخت مسیحیت بدان می‌پردازد.
۶۷. Dialogue with Trypho.
۶۸. Basilidus
۶۹. Valentinus
۷۰. Ptolemeus
۷۱. Heracleon
۷۲. Bardesanes
۷۳. Copocrates
۷۴. محمد ایلخانی، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، ص ۳۳.
۷۵. Ialdabaoth
۷۶. مری جو ویور، در آمدی به مسیحیت، ص ۱۰۲-۱۰۳، پاورقی.
۷۷. همان، ص ۴۹۵.
۷۸. نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ترجمه دکتر محمد محمدرضایی و ابوالفضل محمودی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۷۹. همان، ص ۱۰۶-۱۰۷.
۸۰. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۱۴۹.
81. "Gnosticism" in: *The Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade (ed.), Vol. 5, P. 571.
۸۲. جان بی. ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۶۲۹.
۸۳. محمد ایلخانی، همان، ص ۳۴.
۸۴. همان، ص ۳۵.
۸۵. جُونان اُ. گریدی، *مسیحیت و بدعت‌ها*، ص ۵۳؛ میرچا الیاده، *آیین گنوسی و مانوی*، ص ۷۷-۷۸؛ نینیان اسمارت، *تجربه دینی بشر*، ص ۱۰۹.
86. *Against Heresies*.
87. "Gnosticism" in: *The Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade (ed.), Vol. 5, P. 578-79.
۸۸. جان بی. ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ص ۶۳۰.
۸۹. همان، ص ۶۳۰-۶۳۱.
۹۰. نینیان اسمارت همان، ص ۱۰۹.
۹۱. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، *نهایة الحکمه*، فصل هشتم از مرحله هشتم.
۹۲. ر.ک: همان، فصل چهاردهم از مرحله دوازدهم.
۹۳. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، مرحله دوازدهم، فصل هفدهم.
۹۴. همان، فصل هیجدهم، ص ۳۳۰.
۹۵. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، فصل هیجدهم.
۹۶. برای آگاهی بیشتر درباره شرور و راه حل‌های ر.ک: مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۱، عدل الهی.
۹۷. نوشته‌های پولس از نظر تاریخی جزء اولین نوشته‌های عهد جدید و نوشته‌های یوحنا آخرین آنهاست و فاصله زمانی میان آنها حدود نیم قرن است از این نکته در می یابیم که یوحنا کاملاً تحت تاثیر افکار پولس قرار داشت.
۹۸. رساله پولس رسول به فیلیپیان، ۲: ۵-۸.
۹۹. یوحنا، ۱: ۱.
۱۰۰. یوحنا، ۱: ۱۸.
۱۰۱. اول یوحنا، ۴: ۱۰.
۱۰۲. عبرانیان، ۹: ۲۶.
۱۰۳. غلاطیان، ۴: ۱.
۱۰۴. غلاطیان، ۲: ۱۶.
۱۰۵. غلاطیان، ۲: ۲۱.
۱۰۶. رومیان، ۵: ۵۱.
۱۰۷. ویل دورانت، *تاریخ تمدن (قیصر و مسیح)*، ترجمه حمید عنایت و همکاران، ج ۳، ص ۶۸۹.
۱۰۸. برای اطلاع بیشتر از ریشه‌های اندیشه مسیحیت درباره نجات و عیسی مسیح ر.ک: حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۱۶۹-۱۷۳.
۱۰۹. ر.ک: مصطفی آزادیان، آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبائی با نگاهی به دیدگاه رایج مسیحیت، بخش سوم.

منابع

- آزادیان، مصطفی، *آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبائی با نگاهی به دیدگاه رایج مسیحیت*، چ دوم قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- اسمارت، نینیان، *تجربه دینی بشر*، ترجمه دکتر محمد محمدرضایی و دکتر ابوالفضل محمودی، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
- ایلخانی، محمد، «مذهب گنوسی» معارف، دوره دوازدهم، شماره ۱ و ۲، فروردین - آبان، سال ۱۳۷۴.
- *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، تهران، سمت، ۱۳۸۲.
- توفیقی، حسین، *آشنایی با ادیان بزرگ*، چاپ هفتم، تهران، سمت، بهار ۱۳۸۴ با تجدید نظر و اضافات.
- دانیلو، ژان، *ریشه های مسیحیت در اسناد بحرالامیت*، ترجمه علی مهدیزاده، قم، ادیان، بهار ۱۳۸۳.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، بهار ۱۳۷۳.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *نهایة الحکمه*، تصحیح و تحقیق غلامرضا فیاضی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- کاویانی، شیوا، *روشنان سپهر اندیشه (فلسفه و زیباشناسی در ایران باستان)*، تهران، کتاب خورشید، مهر ۱۳۷۸.
- کتاب مقدس.
- کونگ، هانس، *تاریخ کلیسای کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، تابستان ۱۳۸۴.
- گریدی، جُوان آ، *مسیحیت و بدعت ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷.
- مصاحب، غلامحسین، *دایرةالمعارف فارسی*، چاپ چهارم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۳.
- ناس، جان بی، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، چ نهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ویل دورانت، تاریخ تمدن (قیصر و مسیح)، ترجمه حمید عنایت، پرویز داریوش و علی اصغر سروش، چ ششم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- ویور، مری جو، *در آمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.
- الیاده، میرچا، (ویراستار)، *آیین گنوسی و مانوی*، ترجمه دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران فکر روز، ۱۳۷۳.
- *دین پژوهی*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تابستان ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴.

Eliade, Mircea (ed.), *The Encyclopedia of Religion*, New York: Macmillan Publishing Company, 1987.

Geaves, Ron, *Key Words in Religious Studies*, London-New York: The Continuum International publishing Group, 2006.

Macmillan Compendium, *World Religions*, New York: Makmillan Publishing Company, 1998.

Geaves, Ron, *Continuum Glossary Religious Terms*, London- New York: Continuum, 2002.

Hinnells, John R. (ed.), *The Penguin Dictionary of Religions*, Second edition, London: Penguin Books, 1995.

Craig, Edward (ed.), *Encyclopedia of Philosophy*, London and New York: Routledge, 1998.